

۱۱. پیمان آتلانتیک

تا سال ۱۹۹۶ پیمان آتلانتیک شمالی از همه پیمان‌های زمان صلح در طول تاریخ به لحاظ وسعت قلمرو و مدت بقا پیشی گرفت. این پیمان‌ها به عنوان ایجاد موازنه در برابر قدرت نظامی اتحاد جماهیر شوروی در اروپا شکل گرفته بود و در حال حاضر با آزادی اروپای شرقی از سلطه شوروی و عدم نگرانی اروپای غربی از خطر شوروی نمی‌توان با قاطعیت درباره آینده پیمان آتلانتیک سخن گفت، منازعات جدید موجب شده است تا درخواست‌های جدیدی برای استفاده از کمک‌های پیمان مطرح شود. اولین عملیات جنگی تحت فرماندهی ناتو، حمله هوایی علیه صرب‌های بوسنی در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ بوده است. در سال ۱۹۹۶، ۶۰ هزار نیروی حافظ صلح در بوسنی تحت رهبری پیمان آتلانتیک انجام وظیفه نموده‌اند (۱۵).

هنگامی که در سال ۱۹۴۸ بریتانیا، فرانسه، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ پیمان بروکسل را امضا کردند، مشخص شد که این پیمان جهت مقابله با نیروی نظامی عظیمی که توسط شوروی در اروپای مرکزی نگهداری می‌شد، توان کافی در اختیار ندارد، بنابراین آنها در جست‌وجوی جلب پشتیبانی ایالات متحده آمریکا برآمدند. پس از چند حرکت تهدیدآمیز شوروی - محاصره برلین، کودتا در چکسلواکی، تهدید نروژ و فنلاند - ایالات متحده آمریکا بر بدبینی سنتی در مورد ورود به پیمان‌ها غلبه کرد (۱۳ و ۱۴ و ۲۱). در سال ۱۹۴۹ ایالات متحده و کانادا به اتفاق ۵ کشور عضو پیمان بروکسل و همچنین دانمارک، ایسلند، ایتالیا، نروژ و پرتغال پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو را امضا کردند. هر ۱۲ عضو متعهد شدند در مقابل هر حمله‌ای که در اروپا به هر یک از اعضا صورت گیرد، به گونه‌ای مشترک مقابله کنند. تهاجم به کره

جنوبی (۵۸) در سال ۱۹۵۰ نگرانی کشورهای عضو را افزایش داده و منجر به توسعه هرچه بیشتر ناتو شد.

ترکیه و یونان در سال ۱۹۵۲، آلمان غربی در سال ۱۹۵۵، اسپانیا نیز به عنوان شانزدهمین کشور در سال ۱۹۸۲ به عضویت پیمان پذیرفته شدند. (در سال ۱۹۹۰ قلمرو پیمان، گسترش بیشتری یافت. در این سال اتحاد جماهیر شوروی وادار به پذیرش عضویت آلمان متحد در پیمان ناتو گردید) فرانسه در سال ۱۹۶۶ از نقش برتر ایالات متحده در پیمان آتلانتیک شمالی رنجیده خاطر شد و نیروهای خود را از ساختار فرماندهی ناتو خارج کرد. به این ترتیب ستاد فرماندهی ناتو از فرانسه به بلژیک انتقال یافت؛ اگرچه بار دیگر فرانسه در سال ۱۹۹۶ به برخی از بخش‌های ناتو که در سال ۱۹۶۶ آن را ترک کرده بود، ملحق شد. این آشتی مجدد به طور عمده به خاطر توسعه روابط همکاری میان ناتو و اتحادیه اروپای غربی صورت گرفت.

اتحادیه اروپای غربی در سال ۱۹۵۵ با ۵ کشور عضو پیمان بروکسل به اضافه ایتالیا، آلمان غربی، یونان، پرتغال و اسپانیا که بعداً به آن ملحق شد، شکل گرفت. یکی از اهداف اصلی اتحادیه اروپای تضمین دادن به آلمان و همسایگان این کشور بود مبنی بر اینکه تسلیح مجدد آلمان پس از ۱۹۴۵ موجب پدید آمدن یک آلمان ملی‌گرای افراطی و جنگ طلب نخواهد شد. ناتو پس از تأسیس، بسیاری از وظایف اتحادیه اروپای غربی را بر عهده گرفت؛ ولی در اواخر دهه ۱۹۸۰ گروه ۱۰ بار دیگر احیا شد. تحت فرماندهی این گروه در سال ۱۹۸۸ کشتی‌های مین‌روب و دیگر کشتی‌های جنگی به خلیج فارس اعزام شدند (۴۷).

ناتو در جریان بحران یوگسلاوی (۱۹۹۶-۱۹۹۲) نقش ضعیفی در محدود کردن خشونت، بازی کرد. در سال ۱۹۹۳ جهت هماهنگی بیشتر با ناتو مرکز فرماندهی آن به بروکسل انتقال یافت. احیای دوباره اتحادیه اروپای غربی موجب رضایت فرانسه و دیگر کشورهای شد که خواهان تشکیل پیمان دفاعی با ماهیت اروپایی، بدون اخراج ایالات متحده بودند. در واقع این ایالات متحده آمریکا بود که اعتقاد داشت متحدین اروپایی هر زمان که توانایی کافی

یافتند، بدون دریافت کمک از امریکا به حل مشکلات اروپا بپردازند.

در میان اعضای ناتو تنها ترکیه (۲۶) و یونان با یکدیگر اختلاف دارند. اما این اختلاف هیچگاه منجر به جنگ نشده است. درگیری‌های بسیاری در مورد مسائل تجاری، حقوق ماهیگیری (۶ و ۲۲) و سایر مسائل مطرح شده، همانگونه که انتظار می‌رفت در یک چنین گروه وسیعی و در یک چنین زمان درازی این اختلاف‌ها بروز کند. در حال حاضر نیز دیگر نگرانی از جاه‌طلبی‌های شوروی وجود ندارد تا موجب حل و فصل سریع اختلاف‌ها و اعاده وحدت میان متحدین شود.

پس از فروپاشی قدرت کمونیست در اروپا، پیمان آتلانتیک با مساله جدیدی مواجه شد و آن درخواست کشورهای اروپای شرقی برای پذیرش عضویت آنها در پیمان بود، اما روسیه هشدار داد که در صورت گسترش ناتو به سوی شرق واکنش نشان خواهد داد. در سال ۱۹۹۴ ناتو جهت الحاق کشورهای اروپای شرقی، کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق چه در اروپا و چه در آسیا و هم کشورهای بی طرف (۱۰)، طرح «مشارکت برای صلح»^(۱) را ارائه کرد. تا سال ۱۹۹۶ چهار کشور بی طرف، نه کشور از اروپای شرقی و چهارده کشور از جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی پیشین از جمله روسیه که جمعاً ۲۷ کشور را شامل می‌شد طرح مشارکت برای صلح را پذیرفتند. ناتو همچنین تلاش می‌کرد با روسیه «رابطه‌ای خاص»^(۲) برقرار نماید اما سه کشور جمهوری چک، لهستان و مجارستان در اروپای شرقی در رأس متقاضیان عضویت کامل در ناتو بودند.^(۳) حال عضویت آنها در ناتو چه تأثیری در روابط روسیه و غرب خواهد داشت، مسأله‌ای است که هنوز پرونده آن باز است.

1. Partnership for Peace

2. Special Relation

۳. این سه کشور در سال ۱۹۹۹ به عضویت ناتو پذیرفته شدند (مترجم).

۱۲. اتحادهای اروپای غربی

در سال ۱۹۹۶ مسائل مربوط به درخواست عضویت کشورهای اروپای شرقی در اتحادیه اروپایی و درخواست مشارکت آنها در «وحدت پولی و اقتصادی اروپا»^(۱) موجب بروز مشکلاتی برای دولت‌های اروپای غربی شد. بحث‌های داغی پیرامون این مسائل انجام شد و گاهی شدت بحث‌ها به حدی بود که پیشرفت‌های قبلی به دست آمده در زمینه تشکیل اتحادیه اروپایی را تحت‌الشعاع قرار می‌داد.

سه عامل موجب تقویت انگیزه پیشرفت در زمینه اتحاد بود. پس از جنگ دوم جهانی تمایلی قوی در جهت به هم پیوستن کشورهای اروپایی به یکدیگر وجود داشت تا با این روش از وقوع دوباره جنگ‌ها جلوگیری شود. عامل دوم، ضرورت اتحاد و پیوستگی در مقابل قدرت فزاینده اتحاد جماهیر شوروی بود که اروپای شرقی را بلعیده بود. عامل سوم، اروپایی‌ها درک نمودند بدون یکپارچگی بازارهای تک‌تک کشورهای اروپایی و ایجاد یک بازار بزرگ اقتصادی امکان حفظ برتری اقتصادی در رقابت میان اروپا و رقبای امریکایی و ژاپنی آنها امکان‌پذیر نیست.

در سال ۱۹۴۷ «سازمان همکاری اقتصادی اروپا»^(۲) با پشتیبانی امریکا برای اجرای برنامه بهبود وضعیت اروپا شکل گرفت. همین برنامه زیربنای آغاز همکاری کشورهای اروپایی با یکدیگر شد. در سال ۱۹۶۱ «سازمان توسعه و همکاری اقتصادی»^(۳) جانشین برنامه بهبود وضعیت اروپا شد و این سازمان اعضای بیشتر و اهداف گسترده‌تری داشت (۲). بلژیک، بریتانیا، فرانسه، هلند و لوکزامبورگ در سال ۱۹۴۸ پیمان بروکسل را امضا کردند. در سال ۱۹۴۹

1. Economic and Monetary Union (EMU)
3. Organization for Economic Co-operation

2. Organization for European Co-operation

کشورهای اروپای غربی به اضافه کانادا و ایالات متحده پیمان آتلانتیک شمالی را تشکیل دادند. در سال ۱۹۵۵ پنج کشور عضو پیمان بروکسل به همراه آلمان غربی و ایتالیا «اتحادیه اروپای غربی»^(۱) را پدید آوردند. سپس یونان، پرتغال و اسپانیا نیز به عضویت اتحادیه درآمدند (۱۱). از سال ۱۹۴۹ که «شورای اروپا»^(۲) تشکیل شده است کشورهای اروپایی دارای مجلس قانون گذاری شده اند و وزرا و اعضای مجالس خود را به این شورا اعزام می کنند. مقرر شورای اروپا در شهر استراسبورگ فرانسه می باشد. (تا سال ۱۹۹۶، ۴۰ کشور از جمله روسیه عضو شورای اروپا بوده اند). از اقدامات مهم شورای اروپا می توان به تصویب کنوانسیون درباره حقوق بشر و تأسیس «دادگاه اروپایی حقوق بشر»^(۳) اشاره کرد.

در سال ۱۹۴۸ بلژیک و هلند «اتحادیه گمرکی»^(۴) تأسیس کردند که «بنلوکس»^(۵) نامیده شده است. در دهه ۱۹۵۰ (سه کشور) بنلوکس به اضافه فرانسه، آلمان غربی و ایتالیا «جامعه زغال سنگ و فولاد»^(۶) و «جامعه انرژی اتمی اروپایی»^(۷) را تأسیس نمودند. سرانجام در سال ۱۹۵۷ با انعقاد قرارداد روم «جامعه اقتصادی اروپایی»^(۸) بازار مشترک تأسیس شد که براساس آن تجارت و عبور کالا در میان ۶ کشور بازار مشترک از پرداخت هرگونه عوارض آزاد بود.

۶ کشور توافق کردند از ادغام جامعه زغال سنگ و فولاد با جامعه اقتصادی اروپایی، جامعه اروپا را تأسیس کنند و در سال ۱۹۶۷ به جای هر ۳ مؤسسه اجرایی کمیسیون اروپا را تأسیس نمودند که مقرر آن در بروکسل تعیین شد. جامعه اروپا با اتخاذ «سیاست مشترک کشاورزی»^(۹) و تأسیس پارلمان اروپا در شهر استراسبورگ گام مهمی در جهت ارتقای یکپارچگی و وحدت در اروپا برداشت. به تدریج قدرت پارلمان اروپا افزایش یافت. اگرچه

1. Western European Union

2. Council of Europe

3. European Court of Human Right

4. Customs Union

5. Benelux

6. Coal and Steel Community

7. European Atomic Energy Community

8. European Economic Community

9. Common Agricultural Policy

قدرت‌نهایی در دست «شورای وزیران»^(۱) اروپا بود که اعضای آن از کشورهای عضو جامعه اروپا بودند.

بریتانیا و دیگر کشورهایی که حرکت شتابان شش کشور اتحادیه اروپایی به سمت وحدت رانمی پذیرفتند، «اتحادیه تجارت آزاد در اروپایی»^(۲) (افتا) را در سال ۱۹۶۰ تأسیس نمودند. در سال ۱۹۶۷ کشورهای عضو افتا تعرفه گمرکی بر محصولات غیرکشاورزی را حذف کردند. سرانجام در سال ۱۹۷۳ بریتانیا، دانمارک و ایرلند افتا را ترک و به جامعه اروپا پیوستند. یونان در سال ۱۹۸۱ پرتغال و اسپانیا در سال ۱۹۸۶ به جامعه اروپا پیوستند و تعداد اعضای جامعه اروپا به ۱۲ عضو افزایش یافت. بقیه اعضای افتا شامل اتریش، فنلاند، ایسلند، نروژ، سوئد و سوییس در سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ موافقتنامه‌های تجارت آزاد با جامعه اروپا امضا کردند.

در نتیجه تا سال ۱۹۸۴ تجارت کالاهای صنعتی در میان ۱۸ کشور عضو جامعه اروپا و اتحادیه تجارت آزاد اروپایی از پرداخت عوارض گمرکی معاف شد.

در یک رشته کنوانسیون‌های امضا شده در یا اونده پایتخت کامرون، آروشا در تانزانیا و لومه در توگو اعطای کمک‌های جامعه اروپا به کشورهای امضاکننده کنوانسیون و دسترسی آن کشورها به بازارهای جامعه اروپا برای ۷۰ کشور افریقایی، منطقه کاراییب و اقیانوس آرام تضمین گردید. اما این امتیازهای اعطایی به کشورهای دیگر با اعمال سیاست مشترک کشاورزی (کاپ) و پرداخت یارانه‌های عظیم به کشاورزان اروپایی که موجب کاهش بهای محصولات کشاورزی در خارج از جامعه اروپا می‌شد، خنثی شده و خسارات بسیاری به کشاورزی سایر مناطق وارد کرد^(۲).

در سال ۱۹۹۳ «اتحادیه اروپایی»^(۳) ظهور کرد. شکل‌گیری اتحادیه اروپایی در حقیقت ادامه تلاش‌های جاه‌طلبانه‌ای بود که به دنبال قرار داد «ماستریخت»^(۴) صورت گرفته

1. Council of Ministers
3. European Union

2. European Free Trade Association
4. Maastricht

است. قرارداد ماستریخت دست‌آوردهای مهمی برای کشورهای امضاکننده آن در برداشت از آن جمله می‌توان به شکل‌گیری بازار یکپارچه به همراه آزادی کامل جابه‌جایی جمعیت، سرمایه، خدمات و کالا اشاره کرد. در سال ۱۹۹۵ با خروج اتریش، فنلاند و سوئد از افتا و پذیرفته شدن عضویت آنها در اتحادیه اروپایی تعداد اعضای اتحادیه به ۱۵ کشور افزایش یافت.

ایسلند، نروژ و لیختن اشتاین (۲۳). به عنوان اعضای «منطقه اقتصادی اروپایی»^(۱) روابط نزدیکی با اتحادیه اروپایی برقرار نمودند. منطقه اقتصادی اروپایی در سال ۱۹۹۴ تأسیس شد. سوییس همچنان خارج از اتحادیه اروپایی و منطقه اقتصادی اروپایی باقی مانده است، اما روابط تجاری آزاد را به عنوان یک عضو گروه منحل شده افتا با اتحادیه اروپایی حفظ کرد. در حال حاضر «منطقه آزاد تجاری»^(۲) شامل ۱۹ کشور با جمعیتی معادل ۳۸۰ میلیون نفر می‌باشد.

تا سال ۱۹۹۶ اتحادیه اروپایی با ترکیه اتحادیه گمرکی تشکیل داد. اتحادیه اروپایی همچنین با ۷ کشور از اروپای شرقی و کشورهای تازه استقلال یافته شوروی پیشین در منطقه بالتیک موافقتنامه‌های اروپایی امضا کرده است، اما از کشورهای کمونیستی سابق تنها آلمان شرقی توانست وارد اتحادیه اروپایی شود. یکپارچه شدن آلمان شرقی و غربی و تشکیل آلمان متحد موجب شد تا آلمان صاحب موقعیت برتری در درون اتحادیه نسبت به گذشته شود (۱۳). در اصل، هدف اتحادیه اروپایی توسعه مرزهای آن بوده است، اما در عمل تأمین‌کنندگان اصلی بودجه اتحادیه اروپایی - اتریش، بریتانیا، فرانسه، آلمان، هلند، ایتالیا و سوئد - با توجه به موقعیت اقتصادی ضعیف کشورهای اروپای شرقی به آینده حضور آنها در اتحادیه اروپایی بدبین هستند، زیرا این کشورها در کنار یونان، ایرلند، پرتغال و اسپانیا که از کشورهای دریافت‌کننده کمک هستند، امیدهای فراوانی به دریافت کمک‌های سخاوتمندانه اتحادیه اروپایی دارند.

1. European Economic Area

2. Free Trade Zone

در درون اتحادیه اروپایی سه دیدگاه رابطه با وحدت کشورها وجود دارد ۱. هواداران سرسخت یکپارچگی و وحدت ۲. مدافعین حفظ حاکمیت ملی و عدم وحدت همه جانبه ۳. کشورهایی که خواستار حرکت آرام به سوی وحدت هستند و حرکت سریع و پرشتاب را برای آینده خطرناک می دانند. در برخی موارد، بیشتر دولت های محتاط سعی می کنند به مذاکرات خود ادامه دهند اما از مجموعه اتحادیه نیز خارج باشند. در موارد دیگر دولت ها و کشورها خود رأساً راه و روش خود را انتخاب می کنند. کشورهای آلمان، فرانسه، ایتالیا، پرتغال، اسپانیا و سه کشور پیمان بنلوکس (هلند، بلژیک و لوکزامبورگ) در سال ۱۹۹۵ قرارداد «شنگن»^(۱) را در لوکزامبورگ امضا کردند. در قرارداد مذکور مقررات مربوط به کنترل گذرنامه در مرزهای این کشورها (با چند استثنا) لغو شد. پس از امضای قرارداد شنگن قلمرو «شنگن لند»^(۲) پدید آمد. تا سال ۱۹۹۶ طرح «پول واحد اروپایی»^(۳) با هدف پذیرش واحد پول یکسان در اتحادیه اروپایی با نام «یورو»^(۴) موجب بروز شکاف در میان اعضای خواهان وحدت سریع و اعضای خواهان حرکت گام به گام به سوی وحدت، شد. آلمان خواهان یک «یوروی پر قدرت»^(۵) بود در حالی که فرانسه و برخی کشورهای دیگر خواهان «یوروی ضعیف»^(۶) بودند. این هر دو گروه چشم به ایتالیا و اسپانیا دارند. به نظر می رسد کشورها جهت واجد شرایط شدن برای ورود به اتحادیه پولی اروپایی مجبور به اتخاذ سیاست ها یا ابزارهای مالی سؤال برانگیز و یا هر دوی این سیاست ها هستند که نزد مردم چندان محبوبیت نخواهد داشت.

1. Shengen

2. Shengen Land

3. European Monetary Union

4. Euro

5. Strong Euro

6. Weak Euro

۱۳. آلمان

آلمان شرقی و غربی در سال ۱۹۹۰ متحد شدند. آلمان غربی مدت‌ها یکی از قدرت‌های بزرگ اقتصادی اروپای غربی محسوب می‌شد. به لحاظ وسعت سرزمین، قلمرو آلمان متحد کوچکتر از قلمرو کشور آلمان در سال ۱۹۳۷ بود. رژیم ناسیونال سوسیالیست (نازی) در میان سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ در آلمان قدرت را در دست داشت. این رژیم از طریق فشار و توسل به جنگ سرزمین‌هایی را فتح کرده و به آلمان ضمیمه نمود؛ اما در نهایت شکست خورد و آنچه از آلمان باقی ماند کشوری کوچک و تقسیم شده بود که دو بخش آن به سختی با یکدیگر در تماس بودند.

در سال ۱۹۳۸ آلمان نازی، اتریش را اشغال کرد. پس از آن در سپتامبر ۱۹۳۸ در کنفرانس مونیخ منطقه سودت واقع در جمهوری چکسلواکی و در مجاورت مرزهای آلمان از آن کشور جدا و ضمیمه آلمان شد. در سال ۱۹۳۹ مابقی چکسلواکی توسط آلمان اشغال شد. سپس آلمان از لهستان تقاضا نمود تا بندر آزاد «دانتزیک»^(۱) («امروزه گدانسک»)^(۲) را به آلمان واگذار کند، در حقیقت دانتزیک بهانه‌ای برای حمله به لهستان و آغاز جنگ جهانی دوم بود. پیش از حمله به لهستان پیمانی میان آلمان و شوروی با نام پیمان «هیتلر-استالین» امضا شده بود که براساس مفاد این پیمان دو کشور بر سر تقسیم لهستان توافق نموده بودند. از سوی دیگر بریتانیا و فرانسه که دفاع از لهستان را تضمین کرده بودند به آلمان اعلام جنگ نمودند. در مرحله اول جنگ دوم جهانی، آلمان و متحدین اروپایی آن کشور بیشتر اروپا را تحت کنترل خود درآوردند. نیروهای آلمانی از نروژ تا یونان و از فرانسه تا ولگا در عمق خاک روسیه را در

1. Dantzik

2. Gedansk

اختیار خود داشتند. اما در سال ۱۹۴۵ امپراتوری نازی، ویران شد و آلمان به اشغال ارتش‌های شوروی و متحدین غربی درآمد. پس از پایان جنگ، تغییرات بسیاری در جغرافیای سیاسی اروپا روی داد. اتریش دوباره استقلال خود را به دست آورد، اگرچه نیروهای ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی تا سال ۱۹۵۵ در آن کشور باقی ماندند. سرزمین سودت به جمهوری چکسلواکی بازگردانده شد و ساکنین آلمانی تبار آن به سرزمین اصلی آن انتقال یافتند. فرانسه منطقه سار را اشغال نمود، اما در سال ۱۹۵۷ این سرزمین را به آلمان بازگرداند. اتحاد جماهیر شوروی بخش شمالی پروس شرقی را ضمیمه خاک خود کرد و ساکنین آلمانی تبار این سرزمین را به آلمان اخراج نمود. سایر سرزمین‌های واقع در شرق رودهای «اودر - نایسه»^(۱) به لهستان واگذار گردید و ساکنان این سرزمین‌ها نیز به آلمان انتقال یافتند.

آلمان به ۴ بخش اشغالی تقسیم شد که هر بخش در تصرف یکی از چهار دولت ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی بود. شهر برلین نیز به همان نحو به چهار بخش تقسیم شده بود. اتحاد جماهیر شوروی در بخش تحت کنترل خود رژیم کمونیستی تأسیس نمود. از سوی دیگر سه کشور متحد غربی، هنگامی که نتوانستند همکاری اتحاد جماهیر شوروی را با خود جلب کنند، در سال ۱۹۴۸ انجام اصلاحاتی را در منطقه تحت کنترل خود آغاز نمودند. محاصره برلین غربی توسط اتحاد جماهیر شوروی، متفقین غربی را وادار نمود تا از طریق باز نمودن یک دالان هوایی، دو میلیون نفر ساکن بخش غربی برلین را تغذیه کنند. اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۶۱ نیز از شیوه محاصره راه‌های منتهی به برلین برای وارد آوردن فشار به بلوک غرب استفاده کرد.

در سال ۱۹۴۹ با اتحاد مناطق تحت تصرف ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و فرانسه، کشور جمهوری فدرال آلمان با مرکزیت شهر بن تأسیس شد. بخش تحت تصرف اتحاد جماهیر

1. Oder and Neisse

شوروی نیز با رژیم کمونیستی و با نام جمهوری دموکراتیک آلمان پا به عرصه وجود نهاد. در دهه ۱۹۵۰، شش میلیون نفر از بخش شرقی برلین به بخش غربی آن گریختند. رژیم کمونیست آلمان شرقی به منظور جلوگیری از این روند در سال ۱۹۶۱ یک دیوار عظیم به طول ۳۰ مایل به دور برلین غربی و همچنین یک نوار امنیتی با نام نوار مرگ در سرتاسر طول نوار مرزی آلمان شرقی و غربی ایجاد کرد.

حدود ۴۰۰ هزار نفر از نیروهای زبده اتحاد جماهیر شوروی در آلمان شرقی باقی ماندند. آلمان شرقی ابتدا از طریق یک پیمان دوجانبه و سپس به واسطه پیمان ورشو در زمره متحدین اتحاد جماهیر شوروی محسوب می شد. آلمان غربی در سال ۱۹۵۵ به عضویت ناتو درآمد و به جز برلین غربی سایر بخش های سرزمین آلمان غربی از اشغال نیروهای متفقین خارج شد.

در دهه ۱۹۷۰ آلمان غربی قراردادهایی با اتحاد جماهیر شوروی، لهستان و آلمان شرقی امضا کرد؛ اما ۱۷ میلیون سکنه آلمان شرقی اجازه برقراری ارتباط آزادانه با ۶۲ میلیون نفر سکنه آلمان غربی را نداشتند. اصلاحاتی که در دهه ۱۹۸۰ در برخی از کشورهای اروپای شرقی صورت گرفت، موجب شد ۷۰۰ هزار نفر از اقلیت های آلمانی تبار این کشورها اجازه مهاجرت به آلمان غربی را پیدا کنند. اتباع آلمان شرقی نیز که تقاضای چنین مجوزی را داشتند به سفارتخانه های آلمان غربی در کشورهای اروپای شرقی هجوم بردند. در سال ۱۹۸۹ هنگامی که مجارستان مرزهای خود را با اتریش باز کرد، ۲۰۰ هزار نفر از اتباع آلمان شرقی از راه مجارستان و در طول چند هفته به آلمان غربی مهاجرت کردند. رهبران آلمان شرقی که دیگر چندان اطمینانی به تداوم حمایت اتحاد جماهیر شوروی از عملیات سرکوبگرانه خود نداشتند، دیوار برلین را گشودند. روند حوادث تا آنجا پیش رفت که آنها قول دادند در آلمان شرقی انتخابات آزاد برگزار کنند. انتخابات در سال ۱۹۹۰ برگزار گردید و اکثریت قاطع رأی دهندگان به تأسیس یک دولت غیر کمونیست رأی مثبت دادند. در پایان همان سال مسأله

وحدت آلمان مورد مذاکره قدرت‌های بزرگ قرار گرفته و اجرا شد.

در مذاکرات پنج جانبه که با شرکت ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، اتحاد جماهیر شوروی و آلمان برگزار گردید، توافق شد آلمان متحد، مرزهای شرقی آلمان براساس خط اودر-نایسه و عدم تلاش در جهت دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای را بپذیرد. آلمان بابت هزینه خروج نیروهای اتحاد جماهیر شوروی، ۶ میلیارد دلار هزینه نمود. همچنین آلمان متحد کلیه حقوق و تکالیف آلمان غربی در پیمان ناتو و اتحادیه اروپایی را به ارث برد. اتحاد جماهیر شوروی تا مدت‌ها خواهان بی‌طرفی آلمان متحد بود. اما در حال حاضر کشورهای شرق اروپا اطمینان دارند حضور آلمان متحد در ناتو برای همسایگان آن کشور مناسب‌تر است زیرا در صورت اتخاذ بی‌طرفی از سوی آلمان، این کشور به سمت سیاست‌های ملی‌گرایانه حرکت خواهد کرد و دیگر متحدینی جهت حمایت از سیاست‌های درست و جلوگیری از سیاست‌های نادرست آن کشور وجود نخواهد داشت.

حکومت کمونیستی موجب ویرانی اقتصاد آلمان شرقی شده بود و تا سال ۱۹۹۶ بخش غربی آلمان مجبور به پرداخت ۶۰۰ میلیارد دلار کمک و یارانه جهت اصلاح و نوسازی اقتصاد بخش شرقی آلمان شد. فشار این هزینه بر اقتصاد آلمان غربی به طور غیرمستقیم بر دوش سایر کشورهای اروپایی سنگینی می‌کرد ولی به طور کلی شرکای اقتصادی آلمان در اتحادیه اروپایی کمتر نگران تأثیر فشار مشکلات جاری آلمان بر اتحادیه هستند. این شرکا در چشم‌انداز بلندمدت بیشتر نگران نقش قوی‌تر و برتر آلمان متحد در درون اتحادیه اروپای هستند.

در سال ۱۹۹۱ مقام‌های آلمان تصمیم گرفتند مقرر دولت را از بن به شهر برلین پایتخت پیشین آلمان انتقال دهند. در سال ۱۹۹۶ پس از مشاجرات بسیار درباره طرح زمان‌بندی تغییر پایتخت مقرر شد پارلمان و بیشتر وزارت‌خانه‌ها در سال ۱۹۹۹ به برلین انتقال یابند. در آلمان شیوه اداره کشور به صورت فدرالی بوده و دولت در هر یک از ایالات دارای اختیارات

وسیعی می‌باشد. مجلس عالی فدرال از مجموعه اعضای دولت ایالت‌ها به وجود می‌آید. تعیین شهر کارلسروهه به عنوان مقر دادگاه عالی فدرال و شهر فرانکفورت به عنوان مقر بانک مرکزی، نشانه دیگری از اراده حکومت آلمان در دوری از سیاست تمرکزگرایی است.

۱۴. اروپای مرکزی و شرقی

در آستانه پایان جنگ دوم جهانی در کنفرانس یالتا واقع در شبه جزیره کریمه، اتحاد جماهیر شوروی با ایالات متحده امریکا و بریتانیا توافق نمود که ملت‌های آزاد شده از یوغ امپراتوری آلمان نازی (۱۳) بتوانند آزادانه نهادهای دموکراتیک مورد علاقه خود را انتخاب نمایند. با این حال اتحاد جماهیر شوروی از اجرای موافقتنامه یالتا سر باز زد و در شش کشوری که به تصرف ارتش سرخ در آمده بودند، رژیم‌های کمونیستی تأسیس کرد (جمهوری چکسلواکی یک مهلت کوتاه داشت آنهم تا سال ۱۹۴۸). در انتخابات تقلب شد، بسیاری از رهبران دموکراتیک کشته و یا زندانی شدند، احزاب غیر کمونیست از صحنه اجتماع تصفیه شدند و به گونه‌ای آموزش داده شدند که مطیع و فرمانبردار باشند. ارتش شوروی هرگز یوگسلاوی و آلبانی را اشغال نکرد، بلکه نیروهای کمونیستی در داخل این دو کشور رژیم‌هایی شبیه حکومت شوروی تأسیس نمودند.

با اتخاذ سیاست بیطرفی از سوی اتریش در سال ۱۹۵۵ (۱۳)، اتحاد جماهیر شوروی آلمان را تحت فشار قرار داد تا چنین سیاستی اختیار کند، اما تبلیغات این کشور در مورد بیطرفی موجب تحریک کشورهای اروپای شرقی شد. در سال ۱۹۵۶ مجارستان تلاش نمود تا سیاست بیطرفانه اتخاذ نماید. ارتش شوروی درست در زمانی که توجه جهانیان به بحران سوئز (۴۲) معطوف شده بود، انقلاب آزادیخواهانه مردم مجارستان را سرکوب کرد.

در دهه ۶۰ بسیاری از اعضای حزب کمونیست جمهوری چکسلواکی به نحو بیرحمانه‌ای توسط دولت این کشور سرکوب شدند. رهبران جدید سعی کردند با ارائه یک چهره انسانی از این کشور، اتحاد جماهیر شوروی را متقاعد نمایند که آنها قصد اتخاذ سیاست

بیطرفانه ندارند. این در حالی بود که رهبران شوروی به هیچ وجه آمادگی پذیرش اصلاحات، حتی اصلاحات ظاهری را نیز نداشتند. در سال ۱۹۶۸ ارتش شوروی از طریق آلمان شرقی و برخی کشورهای کمونیستی به چکسلواکی وارد شد و یک رژیم دست‌نشانده را در این کشور به قدرت رساند.

موج جدید اعتراضات در دهه ۷۰ در لهستان آغاز شد. در سال ۱۹۸۰ اعتصابات‌های گسترده، کمونیست‌ها را وادار کرد تا به کارگران مجوز سازمان آزاد کارگری با نام «اتحادیه همبستگی»^(۱) داده شد. لخ والساز اولین روزهای فعالیت اتحادیه همبستگی در شهر گدانسک (دانتریک) رهبری آن را بر عهده داشت. اما وقوع یک کودتای نظامی، موجب مسکوت ماندن تقاضای اصلاحات مطرح شده از سوی اتحادیه همبستگی شد. رهبران اتحادیه دستگیر شدند و اعتصابها درهم شکسته شد و رهبران اتحادیه دستگیر و کارگران با تهدید به مرگ مجبور شدند کار خود را از سرگیرند. رهبر کودتا ژنرال یاروز لسکی بعدها رهبر حزب کمونیست و رییس دولت شد.

در تمامی این حوادث، آلمان شرقی و بلغارستان کاملاً از خط‌مشی شوروی پیروزی می‌کردند. رومانی گهگاه از شوروی پیروی نمی‌کرد؛ اما حاکمیت این کشور نیز به اندازه سایر کشورهای کمونیستی سرکوبگر بود. بعد از سال ۱۹۵۶ حکومت رومانی با لغو خودمختاری منطقه «ترانسیلوانیا»^(۲) در نزدیکی مرز مجارستان، بیش از ۲ میلیون نفر از اهالی مجارستانی تبار این منطقه را به ناحیه باتلاقی «دبروجا»^(۳) در سواحل دریای سیاه تبعید کرد. در دهه ۸۰ اقدام‌های تبعیض‌آمیز جدیدی از سوی دولت رومانی نسبت به مجارستانی‌تبارها به اجرا در آمد و هزاران تن از آنان به مجارستان گریختند.

مسلمان‌ها اقلیت دیگری بودند که به ویژه در بلغارستان قربانی تبعیض شدند. در

1. Solidarity
3. Dobruja

2. Transylvania

سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳، ۳۰۰/۰۰۰ نفر از «پوماک»^(۱)ها (مسلمانان بلغاری از نژاد اسلاو) مجبور به تغییر اسامی اسلامی خود شدند. در سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵ سیاست تغییر نام اجباری، گسترش یافت و شامل ۱/۲ میلیون نفر مسلمان ترک نژاد نیز گردید، مساجد بسته و به کاربردن لباس و زبان ترکی ممنوع شد. در این میان مسلمانان بسیاری کشته شدند. تا اواخر ۱۹۸۹، ۳۲۵۰۰۰ مسلمان از خانه و کاشانه خود اخراج و به اجبار به ترکیه گریختند

در سال ۱۹۸۹ یخ‌ها در اروپای شرقی آب شد. حدود ۲۵۰/۰۰۰ نفر از اتباع آلمان شرقی به مجارستان فرار کرده و رهبران آلمان شرقی مجبور به گشودن دیوار برلین شدند (۱۳). حاکمان لهستان نیز مجبور به برگزاری انتخابات نیمه آزاد شدند و در نتیجه، اتحادیه همبستگی تقریباً کلیه کرسی‌های پارلمانی را از آن خود کرد و موفق به تشکیل دولت گردید. (یا روزلسکی همچنان به عنوان رئیس جمهور باقی ماند و در سال ۱۹۹۰ و الساز سوی مردم به ریاست جمهوری انتخاب شد). در رومانی بر اثر یک انقلاب خونین - در دسامبر ۱۹۸۹ - به حکومت خانواده چائوشسکو پایان داده شد.

با انجام انتخابات آزاد تا پایان سال ۱۹۹۰، حکومت‌های غیرکمونیزست در کشورهای لهستان، چکسلواکی و آلمان شرقی قدرت را در دست گرفتند. در بلغارستان و رومانی نیز انتخابات برگزار شد، اما کمونیست‌ها با نام‌ها و رهبران جدید و قول انجام اصلاحات و تصحیح اشتباهات گذشته قدرت را هم‌چنان در دست خود حفظ کردند.

مردم رومانی نمی‌توانستند به رئیس جمهوری از نسل قدیم رأی دهند و در عین حال قدرت سرنگونی دولت را نیز تا سال ۱۹۹۶ نداشتند. در بلغارستان کمونیست‌های پیشین اگرچه تحت فشار فزاینده‌ای بودند و با وجود اینکه چند بار قدرت را از دست دادند اما در سال ۱۹۹۶ قدرت هم‌چنان در دست آنها بود. در کشورهای لهستان و مجارستان نیز بار دیگر کمونیست‌های پیشین از طریق انتخابات، قدرت را در دست گرفتند، اما این کمونیست‌ها بیش

1. Pomaks

از اسلاف خود در کشورهای بالکان به اصلاحات اعتقاد داشتند. آنها احترام بسیاری به آزادی‌های مدنی و تشویق بخش خصوصی قایل بودند و سیاست نزدیکی به کشورهای اروپای غربی را دنبال می‌کردند.

در اوایل سال ۱۹۸۹ در پی ایجاد ارتباط میان شرق و غرب اروپا و زنده شدن همکاری‌های منطقه‌ای در اروپای مرکزی، اتحادیه‌ای پدید آمد؛ گروه پنج شامل اتریش، چکسلواکی، مجارستان، ایتالیا و یوگسلاوی. این گروه در سال ۱۹۹۱ با پیوستن لهستان به آن به گروه شش تبدیل شد و نام آن به «ابتکار اروپای شرقی» تغییر یافت. پس از آن کشورهای اروپای شرقی «موافقتنامه‌های اروپایی» را با اتحادیه اروپایی امضا کردند (۱۲). همچنین در سال ۱۹۹۲ نیروهای نظامی شوروی سابق، از چکسلواکی و مجارستان عقب‌نشینی نمودند (تعدادی از نیروهای روسی تا سال ۱۹۹۳ در لهستان باقی ماندند)، با برگزاری کنفرانس «وایسگراد»^(۱) در نزدیکی بوداپست، گروهی متشکل از مجارستان، چکسلواکی و لهستان پدید آمد. این کشورها در صدد عضویت در ناتو و اتحادیه اروپایی هستند.

چکسلواکی طی یک روند صلح‌آمیز به دو بخش تقسیم شد. در سال ۱۹۹۳، تنش میان اسلواک‌ها که در میان آنها عناصر محافظه‌کار و کمونیست، دارای قدرت برابر بودند و چک‌ها که گرایشات غربی داشتند، افزایش یافت. پس از جدایی، روابط اسلواکی و مجارستان روبه تیرگی نهاد. دو کشور بر سر بنای یک سد و چند کانال بر روی رود دانوب، در مرز مشترک دو کشور، اختلاف داشتند (در سال ۱۹۹۳ این اختلاف به دیوان بین‌المللی ارجاع داده شد). در سال ۱۹۹۵ قانونی در اسلواکی به تصویب رسید که براساس آن زبان رسمی کشور زبان اسلواکی تعیین شد. تصویب این قانون به طور کلی به ضرر اقلیت ۵۷۵۰۰۰ نفری مجارستانی تبار اسلواکی بود.

پس از فروپاشی امپراتوری اتریش-مجارستان در سال ۱۹۱۸، اقلیت‌های مجاری تبار

1. Visegrad

در چند کشور باقی ماندند. در منطقه «ویوودینا»^(۱) در صربستان اقلیت مجاری تبار یک چهارم کل جمعیت منطقه را تشکیل می‌داد. لغو خودمختاری این منطقه در سال ۱۹۸۹ و وقوع جنگ داخلی در یوگسلاوی سابق موجب تنگناهایی در وضعیت این اقلیت شد و بسیاری از آنها از منطقه گریختند. با این حال در منطقه «ماورای کارپات»^(۲) در کشور اوکراین تعداد ۲۰۰۰۰۰ نفر اقلیت مجاری تبار به سر می‌برند که در امور فرهنگی دارای خودمختاری هستند. در سال ۱۹۹۶ کشور رومانی با امضای قراردادی با کشور مجارستان، حقوق اقلیت مجاری تبار منطقه «ترانسیلوانیا»^(۳) را به رسمیت شناخت.

1. Voivodina

3. Transylvania

2. Trans Carpatian

۱۵. یوگسلاوی سابق و آلبانی

بدنبال فروپاشی یوگسلاوی در سال ۱۹۹۱ و ظهور پنج کشور مستقل دارای حاکمیت، جنگ خونینی آغاز شد که خشونت‌آمیزترین درگیری پس از جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵) در اروپا بود. با این که در سال ۱۹۹۶ با مداخله و میانجیگری نیروهای بیگانه عملیات جنگی متوقف شد، حضور نیروهای بین‌المللی حافظ صلح جهت جلوگیری از خونریزی‌های آینده ضروری به نظر می‌رسید.

یوگسلاوی و آلبانی در خلال جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹-۱۹۴۵) به ترتیب به اشغال نیروهای آلمان و ایتالیا در آمدند. پس از پایان یافتن جنگ، این دو کشور تحت حاکمیت نیروهای کمونیست قرار گرفتند، اما هیچ‌گاه توسط نیروهای اتحاد جماهیر شوروی سابق اشغال نشدند. در ابتدا هر دو کشور از خط‌مشی کرم‌لین پیروی می‌کردند. (یوگسلاوی و متحدین غربی به سر مالکیت بندر تریست که اکثر ساکنان آن ایتالیایی بودند اختلاف نظر پیدا کردند، نیروهای بریتانیا و ایالات متحده تا سال ۱۹۴۵ در این شهر باقی ماندند، در این سال یوگسلاوی با حاکمیت ایتالیا بر این بندر موافقت کرد.)

یوگسلاوی در سال ۱۹۴۸ از خط‌مشی اتحاد جماهیر شوروی سابق جدا شد. این جدایی موجب قطع پشتیبانی آلبانی، یوگسلاوی و بلغارستان از شورشیان کمونیست یونان شد و آخرین نفرات چریک‌های کمونیست به بلغارستان عقب‌نشینی نمودند. یوگسلاوی با کمک‌های غرب سال‌ها در بابر فشارهای اتحاد جماهیر شوروی ایستادگی کرد. به تدریج یوگسلاوی به گسترش روابط با کشورهای جهان سوم پرداخت و در سال ۱۹۶۱ در جریان یک کنفرانس بین‌المللی در بلغراد، جنبش عدم تعهد شکل گرفت.

آلبانی در سال ۱۹۴۸ در مخالفت با خط‌مشی یوگسلاوی در کنار اتحاد جماهیر

شوروی قرار گرفت، سپس در سال ۱۹۶۱ از شوروی جدا و متحد ایدئولوژیک چین شد. این کشور در سال ۱۹۷۸ با چین نیز قطع رابطه نمود و ۱۲ سال پس از آن منزوی‌ترین کشور جهان کمونیست بود، که توسط رهبران استالینیست اداره می‌شد. رهبرانی که در پایان در اثر مواجهه با تعارضات کهنه داخلی شکست خوردند. (تعارض میان قوم «قژ»^(۱) ساکنان نواحی مرتفع شمالی و قوم «توسک»^(۲) ساکنان نواحی جنوبی، اکثریت مسلمان و اقلیت مسیحی). در این میان به دلیل وجود یک اقلیت یونانی در نواحی جنوبی آلبانی روابط این کشور و یونان دچار پیچیدگی‌هایی شده است.

در این میان حضور اقلیت ۲/۵ میلیون نفری آلبانیایی تبار در یوگسلاوی موجب بروز مسایل عدیده‌یی در روابط این کشور با یوگسلاوی شده است. صربستان یکی از شش جمهوری تشکیل‌دهنده‌ی یوگسلاوی سابق بود که منطقه‌ی خودمختار «کوزوو»^(۳) در آن واقع شده بود، اکثر ساکنان منطقه خودمختار کوزوو را آلبانیایی تبارها تشکیل می‌دهند. پس از وقوع جریان‌های خشونت‌آمیز در سال ۱۹۸۹، رهبران کمونیست صربستان، خودمختاری منطقه کوزوو را لغو کردند. که در نتیجه نارضایتی و تمایلات جدایی طلبانه در میان آلبانیایی تبارها روبه افزایش گذاشت.

سپس «نسیم دگرگونی» پس از اروپای شرقی به یوگسلاوی رسید. جمهوری‌های اسلوونی و کرواسی با برگزاری انتخابات آزاد، رهبران کمونیست را کنار زدند، اما تقاضای آنها مبنی بر جدایی از فدراسیون مورد قبول دولت فدرال قرار نگرفت. صربستان به عنوان بزرگ‌ترین جمهوری در فدراسیون یوگسلاوی هم‌چنان تحت حاکمیت کمونیست‌ها بود و با این که تنها ۳۵ درصد جمعیت یوگسلاوی را صرب‌ها تشکیل می‌دادند، اما کل ارتش فدرال تحت کنترل صرب‌ها بود. سرانجام در سال ۱۹۹۱ اسلونی و کرواسی اعلام استقلال کرده و از فدراسیون جدا شدند.

1. Gheg

2. Tosk

3. Kosovo

ارتش فدرال تحت فرماندهی صرب‌ها، پس از یک تلاش کوتاه و ناموفق جهت به انقیاد درآوردن اسلونی، از جمهوری مذکور عقب‌نشینی کرد. وضعیت در جمهوری کرواسی به گونه‌ی دیگر بود، ارتش فدرال به کمک صرب‌ها آمد، با وجود این که صرب‌ها تنها ۱۲ درصد از جمعیت جمهوری کرواسی را تشکیل می‌دادند اما مدعی یک سوم اراضی بودند (کلیه‌ی اهالی کروات سرزمین‌های مورد ادعا به دست صرب‌ها اخراج شده بودند). سرانجام جمهوری صرب «کراژینا»^(۱) به مرکزیت کنین^(۲) اعلام موجودیت نمود. سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۲ در کرواسی اعلام آتش‌بس نمود و تعداد اندکی از نیروهای سازمان ملل متحد به این جمهوری اعزام شدند. به دنبال شکست صرب‌ها در کرواسی توجه آنها برای ایجاد صربستان بزرگ به سوی جمهوری «بوسنی و هرزگوین» معطوف شد.

از ۴/۵ میلیون جمعیت بوسنی (نام رسمی جمهوری بوسنی و هرزگوین) ۳۱ درصد صرب، ۱۷ درصد کروات، ۴۴ درصد مسلمان بودند، تمامی این اقوام به زبان صرب-کروات صحبت می‌کنند و ریشه نژادی مشترکی دارند. تنها از نقطه نظر مذهبی است که اقوام مذکور با یکدیگر تفاوت آشکاری دارند (کروات‌های کاتولیک، صرب‌های ارتدکس). در اثر حاکمیت چهار صد ساله عثمانی بخشی از اسلاوها به دین اسلام گرویدند که مسلمانهای فعلی از اخلاف آنها می‌باشند. نخستین انتخابات آزاد بوسنی در سال ۱۹۹۰ برگزار شد و حاصل آن تأسیس دولتی بود که در آن هر سه جامعه مسلمان، کروات و صرب به نسبت جمعیت خود در آن نماینده داشتند. اما در سال ۱۹۹۲ هنگامی که مسلمانان و کروات‌های بوسنی رأی به استقلال دادند، صرب‌ها به تشکیل یک دولت رقیب مبادرت کردند و با کمک صربستان منطقه بزرگی از جمهوری بوسنی را به تصرف خود درآوردند و ساکنان غیر صرب منطقه اشغالی را کشته و یا اخراج نمودند. در اواسط سال ۱۹۹۳ صرب‌ها ۷۰ درصد خاک بوسنی را در کنترل خود داشتند و مدت یک سال شهر سارایوو و پایتخت بوسنی را در محاصره خود داشتند. در همین میان کروات‌های بوسنی با کمک دولت کرواسی مناطقی را که بخش عمده‌ی آن از منطقه‌ی هرزگوین

1. Republic of Serbian Krajina

2. Knin

در جنوب بوسنی شامل آن می‌شد به تصرف خود در آورده بودند و در این مناطق جمهوری کروات «بوسنی - هر سه» را تأسیس نمودند.

یک نیروی اندک از سازمان ملل متحد کاروان‌های حامل کمک‌های غذایی به ساریوورا محافظت می‌کرد. این تنها راه نجات ۳ میلیون انسان از خطر گرسنگی و قحطی بود، ولی میانجیگری اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد برای توقف جنگ و اعاده وحدت بوسنی با شکست مواجه شد. مجازات‌های اقتصادی تحمیل شده از سوی سازمان ملل متحد بر علیه صربستان موجب کاهش حمایت و پشتیبانی آنها از صرب‌های بوسنی شده بود. همین مسأله موجب خاموش شدن آتش جنگ میان کروات‌ها و مسلمان‌ها شد. در سال ۱۹۹۵ قتل عام ۸۰۰۰ نفر از ساکنان شهر سربرنیتسا توسط صرب‌های بوسنی و حملات مداوم آنها به شهر ساریو موجب جریحه‌دار شدن افکار عمومی جهانی شده و هواپیماهای جنگی پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) با حمله به مواضع صرب‌ها آنها را وادار به عقب‌نشینی کردند. مسلمانان و کروات‌ها این کشتارها را در غرب بوسنی تلافی کردند. در همین زمان نیروهای جمهوری کرواسی تمام سرزمین‌های تحت اشغال صرب‌ها در خاک کرواسی را دوباره آزاد کردند. تنها شرق منطقه‌ی اسلاوینا به علت حضور نیروهای سازمان ملل متحد در اختیار صرب‌ها باقی ماند.

مذاکرات «دیتون»^(۱) در ایالات متحده منجر به امضای پیمان صلح بوسنی شد. به طور رسمی یکپارچگی بوسنی حفظ شد اما در عمل ۴۹ درصد سرزمین بوسنی در اختیار صرب‌ها و ۵۱ درصد مابقی در اختیار فدراسیون مسلمان و کروات قرار گرفت. یک «نیروی اجرایی»^(۲) ۶۰۰۰ نفری مرکب از نیروهای ۳۴ کشور از جمله روسیه تحت فرماندهی پیمان آتلانتیک شمالی تشکیل گردید. آمریکا با داشتن ۲۰۰۰۰ سرباز دارای بیشترین سهم در ترکیب نیروهای اجرایی بود. (در سال ۱۹۹۶ نیروی ۳۰۰۰۰ نفر با نام «نیروی ثبات»^(۳) جانشین

1. Dayton

2. Implemination Force

3. Stablization Force

نیروهای قبلی شد.) انتخابات ریاست جمهوری و پارلمان بوسنی در سال ۱۹۹۶ برگزار گردید. به علت پاکسازی‌های قومی بی‌رحمانه‌یی که -بیشتر توسط صرب‌ها صورت گرفته است- گروه‌های قومی سه‌گانه بوسنی به صورت کاملاً جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند.

در حال حاضر یوگسلاوی تنها متشکل از جمهوری صربستان و مونته‌نگرو می‌باشد، در سال ۱۹۹۱ مقدونیه به دنبال جمهوری کرواسی و اسلونی اعلام استقلال نمود. از سوی سازمان ملل متحد و به منظور جلوگیری از حمله نیروهای یوگسلاوی (صربستان) به مقدونیه نیروی کوچکی به مرزهای مقدونیه و صربستان اعزام شد و تا سال ۱۹۹۶ روابط دو کشور به حالت عادی بازگشت. از سوی دیگر یونان کشور تازه تأسیس مقدونیه را متهم کرد که قصد الحاق منطقه مقدونیه یونان را داشته و بر همین اساس یونان خواستار تغییر نام و پرچم جمهوری مقدونیه شد (پرچم مقدونیه حامل یکی از نشان‌های باستانی مقدونیه است) کشور مقدونیه جزو کشورهای محصور در خشکی بوده و نزدیک‌ترین راه دسترسی به دریا از طریق بندر سالونیکای یونان می‌باشد. پس از بروز اختلاف میان یونان و مقدونیه، کشور یونان با بستن مسیر ترانزیت میان سالونیکا- اسکوپیه، مقدونیه را محاصره‌ی تجاری کرد که با میانجیگری آمریکا این محاصره در سال ۱۹۹۵ پایان یافت. به دنبال این قضیه مقدونیه تغییر پرچم را پذیرفت اما تغییر نام کشور هم چنان غیرقابل حل باقی مانده است. کشور جدیدالتأسیس مقدونیه در سال ۱۹۹۳ با نام «جمهوری مقدونیه‌ی یوگسلاوی سابق»^(۱) (FYROM) به عضویت سازمان ملل متحد درآمد. در حال حاضر مقدونیه با مشکل جدیدی مواجه شده است و آن وجود اقلیت آلبانیایی تبار در منطقه نزدیک مرزهای آلبانی است. در سال ۱۹۹۶، در خواست‌های مبنی بر خود مختاری محلی از سوی این اقلیت در حال افزایش بود.

1. Former Yugoslavi Republic of Macedonia

۱۶. اتحاد جماهیر شوروی

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از حوادثی بود که در اوایل دهه ۱۹۹۰ و بسرعت به وقوع پیوست. شوروی بزرگترین کشور جهان و به لحاظ جمعیت سومین کشور جهان محسوب می‌شد. این کشور به عنوان یک ابرقدرت، دارای یک نیروی مسلح عظیم و زرادخانه اتمی بود، که مورد پذیرش جهان بود و تنها زرادخانه اتمی ایالات متحده امریکا با نیروی اتمی آن برابری می‌کرد. این کشور از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹ بر نیمی از اروپا سلطه داشت و در سال ۱۹۹۱ از نقشه سیاسی جهان حذف و ۱۵ جمهوری مستقل که یکی از آنها روسیه بود، جایگزین آن شد.

اتحاد جماهیر شوروی هرگز گویا و معرف عنوان خود نبود. شیوه اداره کشور حتی بسیار متمرکزتر از نظام حکومتی پیش از ۱۹۱۷ بود. اما بر روی کاغذ، این کشور فدراسیونی متشکل از ۱۵ جمهوری متحد بود که به لحاظ نظری دارای آزادی کامل جهت کناره‌گیری از عضویت در اتحادیه بودند. روسیه بزرگترین جمهوری در داخل اتحاد جماهیر شوروی بود که خود مرکب از ۱۶ جمهوری خودمختار و ۱۵ منطقه و ناحیه خودمختار بود. تعدادی از گروه‌های قومی از استونی در سواحل بالتیک تا یاکوت‌های سیبری شرقی به گونه‌ای ظاهری دارای اشکالی از حکومت خودمختار بودند. اما در واقع انحصار حزب کمونیست به معنای تمرکز قدرت در مسکو بود.

آرزوی استقلال کامل که مدت زمانی طولانی سرکوب شده بود، با مشاهده رها شدن اروپای شرقی از زیر سلطه شوروی در سال ۱۹۸۹، شدت گرفت. در سال ۱۹۹۰ اجازه برگزاری انتخابات آزاد به نحوی که رقابت با حزب کمونیست امکان پذیر باشد، به جمهوری‌ها داده شد. در هر منطقه که انتخابات آزاد برگزار شد، کمونیست‌ها بازنده شدند. جمهوری‌ها به سرعت بر

حق خروج آزادانه از اتحاد جماهیر شوروی تأکید کردند. در سال ۱۹۹۱ اتحاد جماهیر شوروی، استقلال جمهوری‌های بالتیک (۱۸) را به رسمیت شناخت. بقیه جمهوری‌ها از جمله روسیه توافق نمودند تا اتحادیه‌ای از کشورهای مستقل هم سود^(۱) تشکیل دهند و در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ اتحاد جماهیر شوروی با رأی پارلمان خود به حیات این کشور پایان داد.

نیمی از جمعیت اتحاد جماهیر شوروی متشکل از روس‌ها بود. یک پنجم جمعیت نیز از تیره اوکراین، روس سفید بودند. اوکراینی‌ها و روس‌های سفید با روس‌های هم نژاد هستند و همگی آنها از گروه بزرگ نژاد اسلاو می‌باشند؛ اما به دلیل ارتباطی طولانی با لهستانی‌ها و لیتوانی‌ها دارای زبان و سنن متفاوتی نسبت به روس‌ها هستند. (۱۸)

روسیه تزاری از صادرکنندگان غلات بود و در سال‌های آخر حیات خود، بالاترین رشد اقتصادی را در اروپا داشت. تا دهه ۷۰ اتحاد جماهیر شوروی به بزرگترین واردکننده غلات تبدیل شده بود. هم‌چنین تا دهه ۸۰ نیز کل تولید و استاندارد زندگی در این کشور در حال سقوط بود. بیشتر محصولات تولیدی، کیفیت پایینی داشت و معمولاً ارزش کالاها کمتر از مواد صرف شده جهت تولید آنها بود. با قرار گرفتن میخائیل گورباچف در رأس هرم قدرت حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۸۵ وی اعضای حزب را به اجرای اصلاحات ساختاری، اقتصادی و سیاسی دعوت نمود. شکست سیستم اقتصاد متمرکز و اصلاحات اقتصادی موجب تشویق جمهوری‌ها به جدایی از اتحادیه شده و در نهایت به چند پاره شدن اتحاد جماهیر شوروی انجامید.

حتی پیشرفت‌ها و موفقیت‌های اتحاد جماهیر شوروی، دارای جنبه‌های منفی و تاریکی نیز بود. این کشور بزرگترین تولیدکننده نفت خام و دومین تولیدکننده طلا در جهان بود که اکثراً از معادن بخش آسیایی سیبری استخراج می‌شد. کارگرهای این معادن از «مجمع الجزایر گولاگ»^(۲) تأمین می‌شد. این اردوگاه‌ها از کاراگاندا و رکوتا تا کولیمای پراکنده بودند. در

۱. مشترک‌المنافع

۲. مجمع‌الجزایر گولاگ اصطلاحی است که الکساندر سولژنستین نویسنده ناراضی شوروی به اردوگاه‌های کار اجباری داده بود - مترجم.

دوران استالین ۱۸ میلیون انسان در آنها جان سپردند. در دهه ۸۰ با کمک کارگران گولاگ، راه آهن «بام»^(۱) (۵۳) و خط لوله گاز سیبری به اروپا ساخته شد^(۳). پس از ۱۹۹۱، برخی از موافقتنامه‌هایی که میان روسیه و جمهوری‌های تازه استقلال یافته به امضا رسیده‌است، تداعی‌کننده تمایل مجدد روسیه در به کنترل درآوردن این کشورهاست. کشورهای تازه استقلال یافته، «خارج نزدیک»^(۲) نیز نامیده می‌شوند. در سال ۱۹۹۶ حزب کمونیست (که هنوز یک نیروی قابل توجه محسوب می‌گردد) بار دیگر خواستار تجدید حیات اتحاد جماهیر شوروی شد. این درخواست بدون پاسخ ماند. در این میان، روسیه بر جمهوری‌هایی که به نفت این کشور نیاز داشتند، فشار زیادی وارد می‌کرد، هنگامی که روسیه نیروهای خود را جهت کمک به حکومت‌های «خارج نزدیک» فرستاد، به نظر می‌رسید که آنها تا مدت‌های مدیدی در این کشورها باقی بمانند.

۱۷. روسیه

پیش از سال ۱۹۹۱ مسکو مرکز اتحاد جماهیر بود. این کشور ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت داشت که حدود ۱۴۷ میلیون نفر (۴۹٪) آن روس بودند. پس از ۱۹۹۱ این شهر همچنان به عنوان مرکز روسیه باقی ماند. این کشور ۱۵۰ میلیون نفر جمعیت دارد که از این تعداد ۱۲۲ میلیون نفر (۸۱٪) آن روس هستند.

پس از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، ۲۵ میلیون روس در ۱۴ جمهوری تازه استقلال یافته به زندگی خود ادامه دادند. از این تعداد، ۱۱ میلیون نفر در اوکراین و ۱۰ میلیون نفر در آسیای مرکزی ساکن بودند. حکومت روسیه به شدت نگران سرنوشت این اقلیت‌ها در جمهوری‌های تازه استقلال یافته است (این نگرانی در برخی موارد قابل درک و در برخی موارد نیز مشکوک است). و به همین دلیل سعی در حفظ نفوذ و قدرت خود در ۱۴ جمهوری تازه استقلال یافته دارد.

در سال ۱۹۹۶، یکصد هزار نفر از نیروهای نظامی روسیه، در مناطق مرزی شوروی پیشین به ویژه جمهوری‌های «روسیه سفید»^(۱)، مولداوی، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز حضور داشته‌اند. دلایل گوناگونی برای توجیه حضور نیروهای روسیه در کشورهای تازه استقلال یافته ارائه شده است که هر یک گویای بخشی از حقیقت می‌باشد اما تمایل آشکار روسیه برای تقبل مسئولیت‌های شوروی سابق موجب نگرانی بسیاری از مردم شده است (۱۸ و ۲۰).

حکومت روسیه پس از سال ۱۹۹۱ با مشکلات پیچیده‌ای در رابطه با بسیاری از گروه‌های قومی غیرروس (شامل ۱۸ میلیون مسلمان) مواجه بوده است. ۱۶ جمهوری

1. Belarus

خودمختار تشکیل دهنده جمهوری روسیه شوروی پیشین (۱۶)، به جمهوری‌های کاملاً خودمختار (اما نه مستقل) تبدیل شدند و پنج منطقه دیگر دارای اقلیت نیز وضعیتی مشابه آنها کسب کرده‌اند. با امضای چند موافقتنامه و انجام اقداماتی شامل امضای قرارداد فدراسیون در سال ۱۹۹۲ و تدوین قانون اساسی جدید در سال ۱۹۹۳، قدرت بیشتری به ۲۱ جمهوری و حکومت‌های محلی روسیه اعطا شد.

با اینحال چند گروه قومی همچنان ناراضی هستند. چچن‌ها خواهان استقلال کامل هستند و از سال ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ با نیروهای نظامی روسیه در حال جنگ بوده است (۹). این نگرانی وجود داشت که برخی از جمهوری‌های دیگر از الگوی چچن پیروی کنند، اما چنین نشد. بیشتر آنها به علت کوچکی و فقر یاهر دو مشکل، قادر به جنگ نبودند (اما کوچک و فقیر بودن هرگز مانع ادامه جنگ چچن علیه روسیه نشد هر چند که این جنگ موجب گسترش فقر در آن جمهوری گردید).

در ۹ جمهوری دیگر که نام بردن همه آنها خسته کننده است، روس‌ها اکثریت را تشکیل می‌دهند. از جمله آنها می‌توان به جمهوری «بوریاتیا»^(۱) با ۷۰٪ روس و جمهوری «کارلیا»^(۲) با ۷۴٪ روس اشاره کرد.

اگرچه جمهوری «یاکوتیا»^(۳) (ساخا) نه فقیر و نه کوچک است. در این جمهوری طلا استخراج و ۹۹٪ الماس روسیه در آن تولید می‌شود. اما تنها یک میلیون نفر جمعیت دارد که نیمی از آنها روس هستند و به نظر می‌رسد خواهان سهم بیشتری از سود حاصل از فروش الماس‌های استخراج شده هستند.

جمهوری باشقیرستان و تاتارستان هریک با ۴ میلیون نفر جمعیت که تقریباً ۴۰٪ آن روس هستند، خواستار حقوقی علاوه بر آنچه در قانون اساسی ذکر شده، هستند و اهرم‌های لازم جهت رسیدن به این حقوق را در اختیار دارند. این جمهوری‌ها در بخش اروپایی روسیه

1. Buryatia

2. Karelia

3. Yakutia (Sakha)

میان رود ولگا و رشته کوه اورال واقع شده‌اند و مسکن تاتارها و باشقیرهای مسلمان هستند. این جمهوری‌ها دارای منابع بزرگ نفت و گاز هستند و مسکو را به صورت پلی به سبیری پیوند می‌دهند.

جمهوری باشقیرستان پس از یک دوره مذاکره محرمانه، قرارداد ۱۹۹۲ را امضا کرد. جمهوری تاتارستان نیز در سال ۱۹۹۴ و پس از مذاکرات فراوان قرارداد دوجانبه با روسیه را امضا کرد.

یهودی‌ها از جمله ملیت‌هایی بودند که هیچگاه موفق به کسب قلمروی مشخص بر روی نقشه سیاسی روسیه نشدند هرچند که چنین منطقه‌ای برای آنها در نظر گرفته شده بود. ناحیه خودمختار یهودی در سال ۱۹۳۴ در یک منطقه خالی از سکنه در شرق دور سبیری در حوالی «بیرو بیجان»^(۱) در مرز چین تأسیس شد. در سال ۱۹۹۱ تنها ۱۰٪ از جمعیت ۲۲۰۰۰۰ نفری بیروبیجان یهودی بودند و تا سال ۱۹۹۶ نیمی از آنها از منطقه مهاجرت کردند. (حدود ۲ میلیون یهودی در جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی پیشین زندگی می‌کردند که پس از آنکه دولت شوروی اجازه مهاجرت به یهودیان را صادر کرد، حدود یک میلیون نفر از آنها از سال ۱۹۸۹ تاکنون از این جمهوری‌ها مهاجرت کرده‌اند.)

یکی از چشم‌اندازهای منحصر به فرد نقشه سیاسی جمهوری روسیه در دوره شوروی پیشین، عدم نگارش نام ۳۵ «شهر سری» با مجموع ۲ میلیون نفر جمعیت می‌باشد. در نقشه‌های جدید نام برخی از این شهرها نوشته شده است. برای مثال، «سورسک»^(۲) در شمال تومسک و «لسونی»^(۳) در نزدیکی یکاترین بورگ در شرق کوه‌های اورال را می‌توان نام برد. این شهرها که پس از ۱۹۴۲ ساخته شده‌اند، از داخل به شدت مورد کنترل قرار داشته و با ایجاد موانع الکتریکی از آنها حفاظت شدیدی عمل می‌آمد.

این شهرها محل تولید سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی بودند. ممنوعیت اعلام وجود

1. Birobijan

2. Seversk

3. Lesony

این شهرها به هر شکل ممکن به معنای وقوع تشعشعات رادیو اکتیو و نشت انتراکس و دیگر ضایعات زیست‌محیطی بوده است که قبلاً در مورد آنها سکوت شده بود. از سوی دیگر بسیاری از نام‌های مکان‌ها که در دوره شوروی پیشین نامگذاری شده بود، تغییر کرد.

پس از سال ۱۹۹۱ روس‌ها تصمیم گرفتند بار دیگر تاریخ‌گم‌شده خود را زنده کنند. یکی از روش‌های این کار بازگرداندن نام‌های قدیمی به جای نام‌هایی بود که در زمان حاکمیت کمونیست‌ها بر شهرها و مکان‌ها نهاده شده بود. بار دیگر نام شهر لنینگراد به «سن پترزبورگ»، کالنین به «تور»^(۱)، گورکی به «نیژنی نوآگراد»^(۲)، «سورد لوفسک»^(۳) به «یکاترین بورگ»^(۴)، «کویبیشف»^(۵) به «سامارا»^(۶) تغییر یافت. شهرهای کوچکتری که به احترام رهبران حزب کمونیست مانند برژنف، چرنینکو، گوتوالد، ژدانف به نام آنها نامگذاری شده بود، بار دیگر اسامی پیشین خود را به دست آوردند. (شهرها و مکان‌های بیشماری به شکل‌های گوناگون به نام استالین نامگذاری شده بود مانند، استالین، استالینو، استالینسک، استالینگراد، استالینو-گورسک و غیره، تمامی این اسامی پس از تغییر خط‌مشی حزب کمونیست در دهه ۶۰ استالین‌زدایی شدند.

1. Tver

3. Sverdlovsk

5. Kuybyshev

2. Nizhni Novogorod

4. Yekaterinburg

6. Samara

۱۸. دریای بالتیک تا دریای سیاه

کشورهای «استونی»^(۱)، «لتونی»^(۲) و «لیتوانی»^(۳) پس از فروپاشی امپراتوری کهن روسیه در سال ۱۹۱۷ استقلال خود را به دست آوردند. اما در سال ۱۹۴۰ بار دیگر ضمیمه اتحاد جماهیر شوروی شدند. این کشورها بار دیگر در سال ۱۹۹۰ استقلال یافتند و اعلام نمودند تصرف آنها توسط شوروی غیرقانونی بوده است. اتحاد جماهیر شوروی پس از انجام چند تلاش مختصر در سرکوب این حرکت‌های استقلال طلب، سرانجام در سال ۱۹۹۱ استقلال سه کشور مستقل بالتیک را به رسمیت شناخت. اما خروج نیروهای شوروی از این سه کشور نیازمند انجام مذاکرات فراوانی بود که سرانجام مراحل عقب‌نشینی این نیروها در سال ۱۹۹۵ تکمیل شد. اما مشکل دیگر وجود اقلیت‌های روس بود که تا سال ۱۹۹۱، ۳۱٪ جمعیت استونی، ۳۶٪ جمعیت لاتویا و ۸٪ جمعیت لیتوانی را تشکیل می‌دادند. تصمیم دولت استونی مبنی بر انجام امتحان زبان از کلیه روس‌های مهاجر به این جمهوری پس از سال ۱۹۴۰ جهت کسب تابعیت استونیایی، موجب خشم دولت روسیه شد.

یکی از مشکلات لیتوانی قرار گرفتن این کشور میان سرزمین اصلی روسیه و سرزمین «برونگان»^(۴) کالینین‌گرا است. در سال ۱۹۴۵ اتحاد جماهیر شوروی نیمی از سرزمین برونگان پروس شرقی آلمان را به خاک خود ملحق کرد، مهمترین شهر پروس شرقی «کونیگسبرگ»^(۵) نام داشت که پس از الحاق به شوروی به «کالینین‌گرا»^(۶) تغییر نام یافت (۱۳). ساکنان آلمانی به کشور آلمان اخراج شدند و شهر کالینین‌گرا به پایگاه نظامی تبدیل شد (به همراه یک پایگاه دریایی در کنار دریای بالتیک). در سال ۱۹۹۶ حدود ۹۰۰۰۰ سرباز روسی در کالینین‌گرا حضور داشتند و مسأله حمل و نقل نیروهای روسی با استفاده از راه‌آهن و از طریق لیتوانی منجر به درگیری بر سر شکل مرزها شد و لهستان نیز در برابر

1. Estonia

2. Latvia

3. Lithuania

4. Exclave

5. Konigsberg

6. Kaliningrad

درخواست روسیه مبنی بر در اختیار قراردادن یک ترانزیتی، جایگزین راه ترانزیتی لیتوانی برای پشتیبانی از نیروهای روسی، پاسخ منفی داد. به رغم روابط تیره و سرد روسیه با جمهوری‌های بالتیک، مناسبات این کشور با جمهوری تازه استقلال یافته «روسیه سفید»^(۱) در مقایسه با سایر جمهوری‌ها، بسیار گرم و دوستانه است. با وجود اینکه تنها ۱۳٪ از جمعیت ۱۰ میلیونی این کشور، روس هستند اما زبان این کشور شباهت بسیاری به زبان روسی دارد و ارتباط فرهنگی عمیقی میان روسیه سفید و روسیه وجود دارد. روسیه سفید از نظر تأمین نفت و سایر کالاهای اساسی به روسیه وابسته است. پس از استقلال، روسیه سفید و روسیه سیستم پولی واحدی را ایجاد کرده و از لحاظ گمرکی باهم متحد شدند. در سال ۱۹۹۶ روسیه سفید به همراه روسیه اتحادیه گمرکی را با نام «جمهوری‌های مستقل مشترک المنافع»^(۲) تشکیل دادند. در واقع روسیه تکیه‌گاه اقتصادی روسیه سفید است و مرزها، دیپلماسی و نیروهای مسلح آن کشور را کنترل می‌کند.

اوکراین و روسیه سفید دارای تاریخ طولانی و مشترکی هستند. هر دو کشور بیش از پنج قرن زیر سلطه لیتوانی، لهستان و در نهایت روسیه بوده‌اند. پس از ۱۹۲۱ لهستان مناطقی را که در آخرین تقسیم این کشور به تصرف روسیه در آمده بود، بار دیگر پس گرفت؛ اما این مناطق در سال ۱۹۳۹ توسط نیروهای شوروی اشغال شد. در میان سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ این مناطق به اشغال ارتش آلمان درآمد. اما پس از ۱۹۹۱ وضعیت به گونه دیگری رقم خورد.

از ۵۲ میلیون جمعیت اوکراین، ۲۲٪ روس بودند، در برخی از مناطق شرقی اوکراین این نسبت به ۴۰٪ بالغ می‌شد. ناتوانی اوکراین در پرداخت بهای نفت وارداتی مورد نیاز خود از روسیه، (در سال ۱۹۹۵ بدهی اوکراین به روسیه به یک میلیارد دلار بالغ گردید) روسیه را قادر نمود تا از این مسائل به عنوان یک اهرم فشار استفاده کند. اما هنگامی که روس‌ها اتحاد دوباره سه کشور اسلاو (روسیه، روسیه سفید و اوکراین) را مطرح کردند، اوکراین تمایل کمتری نسبت به روسیه سفید از خود نشان داد.

بر سر شبه جزیره کریمه نیز اختلافات شدیدی بروز کرد. در سال ۱۹۵۴ کنترل این شبه جزیره از روسیه به اوکراین انتقال یافت. (تاتارهای ساکن این شبه جزیره که در سال ۱۹۴۵ به آسیای مرکزی تبعید شدند، پس از مرگ استالین تلاش نمودند که به سرزمین اصلی خود باز

1. Belarus (Belorussian or, Byelorussia).

2. Commonwealth of Sovereign Republics

گردند اما با سردی از آنها استقبال شد. در سال ۱۹۹۵، ۷۵٪ جمعیت ۲/۷ میلیون نفری کریمه روس بودند. اوکراین خودمختاری کریمه را تضمین کرد؛ مجلس کریمه اعلام استقلال نمود - که در واقع بازگشت به حاکمیت روسیه بود - اما روسیه در پی به دست گرفتن کنترل پایگاه دریایی بندر سباستوپل (هدف نیروهای انگلیسی و فرانسوی در جنگ‌های کریمه ۱۸۵۶-۱۸۵۳) بود. ناوگان نیروی دریایی شوروی سابق در دریای سیاه در این بندر قرار داشت و روسیه با تقاضای اوکراین مبنی بر مشارکت در مالکیت این ناوگان مخالف بود.

منطقه «گالیسیا»^(۱) در غرب اوکراین، اطراف شهر «لوف»^(۲) تا پیش از ۱۹۱۸ تحت حاکمیت امپراتوری اتریش - مجارستان بود و ویژگی‌های اروپای مرکزی را به نمایش می‌گذاشت. در سال ۱۹۹۰ مردم این منطقه پیشگام طرح مسأله استقلال اوکراین بودند؛ در جنوب گالیسیا و در دامنه‌های جنوبی رشته کوه «کارپات»^(۳) منطقه «روتینیا»^(۴) (منطقه‌ای از اوکراین در جنوب رشته کوه کارپات یا «زکارپاتسکایا»^(۵)) قرار دارد. پیش از الحاق آن به شوروی در سال ۱۹۴۵ این منطقه تحت حاکمیت مجارستان و چکسلواکی بوده است.

در حال حاضر روتینیا هویت ویژه خود را کسب کرده است و مردم آن به زبان اوکراینی که در طول تاریخ تحت تأثیر زبان اسلواکیایی قرار گرفته است، صحبت می‌کنند. «ملدوا»^(۶) در سال ۱۹۴۰ از رومانی جدا و به روسیه ضمیمه شد. ۲٪ از جمعیت ۴/۴ میلیون نفری آن به زبان رومانیایی صحبت می‌کنند. مابقی جمعیت ملدوا از ۱۳٪ روسی، ۱۴٪ اوکراینی و ۳٪ ترک از تیره گاگایوز تشکیل شده است. پس از سال ۱۹۹۱ در مقطع کوتاهی به نظر می‌رسید که ملدوا خواهان پیوستن به رومانی می‌باشد که جنگ داخلی آغاز شد. نیروهای روسیه وارد ملدوا شده و جنگ را متوقف کردند؛ ولی پس از اینکار در منطقه ماندگار شدند. این نیروها از تشکیل جمهوری «ماورای دنیستر»^(۷) در ساحل شرقی رود دنیستر پشتیبانی کردند. سرزمین این جمهوری به شکل باریکه‌ای در ساحل شرقی رود دنیستر قرار دارد و بدون هیچ رقیبی با بی‌رحمی توسط روس‌هایی که قبلاً کمونیست بودند، اداره می‌شود. سرزمین گاگایوزها در جنوب ملدوا قرار دارد و شورش آنها در سال ۱۹۹۵ با کسب خودمختاری پایان یافت.

1. Galicia

2. Lvov

3. Carpat

4. Ruthenia

5. Zakarpatskaya

6. Moldova

7. Transdnestria

۱۹. قفقاز

پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی درگیری‌های خشونت‌آمیز در میان گروه‌های قومی منطقه قفقاز آغاز شده بود. مسلمانان آذربایجانی و مسیحیان ارمنی تا سال ۱۹۹۰ به طور جدی با یکدیگر در حال جنگ بودند. جنگ در سال ۱۹۸۸ بر سر منطقه کوهستانی و ارمنی‌نشین قره‌باغ واقع در جمهوری آذربایجان آغاز شد. تا سال ۱۹۹۱ آذربایجان توسط کمونیست‌های تندرو با حمایت مسکو اداره می‌شد اما در سال ۱۹۹۲، حمایت روسها متوجه ارمنی‌ها شد. هنگامی که در سال ۱۹۹۴ میانجیگری بین‌المللی به پایان جنگ کمک کرد، ارمنی‌ها تقریباً تمام منطقه ناگورنو-قره‌باغ و منطقه حائل میان ارمنستان و قره‌باغ را در تصرف خود داشتند، اما چهار صد هزار نفر ارمنی ساکن آذربایجان مجبور به ترک این جمهوری شدند. ارمنستان برای حفاظت از مرزهای غربی خود به نیروهای روسی اجازه داد در مرزهای این کشور و ترکیه استقرار یابند. (ترکیه با ترک‌های آذربایجان همدردی می‌کرد و با آنها احساسات مشترکی داشت، اگرچه تمایل نداشت به گونه‌ای جدی در بحران میان آذربایجان و ارمنستان مداخله کند. این کشور در طول جنگ، مرزهای خود را با ارمنستان بست.)

گرجستان سرزمین مادری استالین، جایی که پس از مرگ استالین نیز کیش شخصیتی وی مورد ستایش بود، به گونه‌ای غیرقابل انتظار سریع‌تر از سایر جمهوری‌ها هنگام فروپاشی شوروی، خواستار استقلال شد. اما یک شورش جدایی‌طلبانه به سرعت در منطقه «آبخازستان»^(۱) شکل گرفت. آبخازها یک جامعه کوچک بودند که از سوی مسلمانان مناطق همجوار و همچنین به طور غیرمستقیم اما مؤثری از سوی ارتش شوروی و سپس روسیه به آنها کمک می‌شد. گرجستان در سال ۱۹۹۳ مجبور به پذیرش حضور روسیه در آبخازستان شد. در همین میان که گرجی‌ها درگیر جنگ داخلی بودند، در «اوستیای جنوبی»^(۲) نیز مردم دست به

1. Abkhazia

2. South Ossetia

شورش زده و خواستار پیوستن به «اوستیای شمالی»^(۱) در دامنه‌های شمالی رشته کوه‌های قفقاز شدند. نیروهای روسیه در این شورش نیز دست داشتند. عاقبت اوستیای جنوبی با حمایت آنها در سال ۱۹۹۲ از گرجستان جدا شد. روسیه همچنین یک پایگاه دریایی در بندر باتومی در «آجاریا»^(۲) در سواحل دریای سیاه به دست آورد. تا سال ۱۹۹۶، ۳۰/۰۰۰ نیروی نظامی روسی در گرجستان حضور داشتند.

هنگامی که منازعات جنوب رشته کوه‌های قفقاز (قره‌باغ و گرجستان) موجب تقویت نقش روسیه در منطقه شد، این کشور در شمال رشته کوه قفقاز در قلمرو سرزمین خود در جمهوری چین متحمل شکست سنگینی شد. یک میلیون چینی و تعداد زیادی از دیگر مردم شمال قفقاز دارای سابقه طولانی مقاومت در برابر حاکمیت روس‌ها بودند. در سال ۱۹۴۴ چین‌ها با دیگر مسلمانان ساکن در کوه‌های قفقاز به آسیای مرکزی تبعید شدند و تا سال ۱۹۵۷ مجوز بازگشت به منطقه قفقاز به آنها داده نشد. چین‌ها در سال ۱۹۹۱ با نام جمهوری «ایچکریا»^(۳) اعلام استقلال کردند. آنها پیشنهاد روس‌ها دایر بر اعطای خودمختاری را رد و در برابر فشارهای روسیه مقاومت کردند. (در سال ۱۹۹۳ چین‌ها از مسکو اخراج شدند، و جوخه نظامی مافیاگونه آنها رسوا شد.) ارتش روسیه در سال ۱۹۹۴ به چین اعزام شد، اما مقاومت شدید نیروهای چین تلفات سنگینی به آنها وارد کرد. تلفات ارتش روسیه در جنگ چین سنگین تر از جنگ افغانستان تخمین زده می‌شود. مذاکرات مربوط به آتش‌بس در سال ۱۹۹۶ به گونه‌ای انجام شد که برخی از روس‌ها احساس حقارت و گروه بزرگتری احساس رضایت کردند. تا پایان سال ۱۹۹۶ تمامی نیروهای روسیه از خاک چین عقب‌نشینی کردند و جمهوری چین در دست چین‌ها باقی ماند. براساس مواد موافقتنامه آتش‌بس، پنج سال پس از آتش‌بس در مورد وضعیت نهایی چین، تصمیم‌گیری خواهد شد.

همسایه غربی چین، جمهوری مسلمان‌نشین اینگوش است. در سال ۱۹۴۴ بسیاری از اینگوش‌ها به آسیای مرکزی تبعید شدند، پس از کسب اجازه بازگشت به موطن خود آنها مشاهده نمودند که بخشی از زمین‌های آنها توسط مسیحیان و روس‌های اوستیای شمالی

1. North Ossetia

2. Ajaria

3. Ichkeria

اشغال شده است. در سال ۱۹۹۲ جنگ بزرگ در اینگوش درگرفت و ارتش روسیه به نفع اوستیایی‌ها مداخله کرد. «قزاق‌های ترک»^(۱) در شهر ولادی قفقاز واقع در اوستیا نیز در این جنگ درگیر شدند.

سکونتگاه‌های قزاق‌ها - این قزاق‌ها ارتباطی با اهالی جمهوری قزاقستان ندارند، هرچند هر دو نام دارای ریشه مشترک ترکی است - در شمال قفقاز پراکنده بودند و ادعا می‌کنند به طور کامل از روس‌ها جدا می‌باشند، ولی بسیاری از ساکنان قفقاز همکاری آنها در پیروزی‌های اولیه روس‌ها در منطقه را در حافظه خود حفظ کرده‌اند.

خط راه‌آهن اصلی پیونددهنده جمهوری آذربایجان به روسیه و همچنین خط لوله انتقال نفت باکو در کنار دریای خزر به بندر «نوروسیسک»^(۲) در کنار دریای سیاه به علت عبور از خاک جمهوری چین در هنگام جنگ در جمهوری مذکور بسته شد. کشف منابع عظیم نفت در حوزه دریای خزر و سواحل آن موجب تشدید مسأله چگونگی انتقال این منابع به بازارهای مصرف شده است. از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶ معاملات بزرگی میان دولت‌های منطقه با شرکت‌های نفتی هم روسی و هم غربی انجام شده است، اما در بیشتر موارد اجرای این معاملات و قراردادها، نیازمند جلب رضایت دست‌کم دو دولت می‌باشد که یکی از آنها روسیه است. مسیرهای مختلفی جهت عبور احتمالی خطوط لوله جدید نفت، پیشنهاد شده است که عبارتند از: ۱. از طریق چین و روسیه ۲. از طریق گرجستان و روسیه ۳. از طریق گرجستان، ترکیه و تنگه بسفر. همچنین منازعه دیگری در مورد مالکیت منابع نفتی ساحلی در حال پدیدار شدن است. روس‌ها اعتقاد دارند دریای خزر در واقع یک دریاچه است و منابع آن متعلق به همه کشورهای ساحلی آن می‌باشد. سایر کشورها عقیده دارند دریای خزر در واقع یک «دریا» است و قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل دریاها بر آن حاکم است و هر یک از کشورهای ساحلی می‌تواند طبق قوانین بین‌المللی بر دریا و منابع کف آن مالکیت داشته باشد. حل و فصل این مسأله به طور عمده به چگونگی توسعه روابط روسیه با کشورهای تازه استقلال یافته منطقه قفقاز و آسیای مرکزی بستگی دارد.

1. *Terek Cossacks*

2. *Novorossiysk*

۲۰. آسیای مرکزی شوروی پیشین

تجزیه اتحاد جماهیر شوروی موجب پدید آمدن پنج جمهوری مستقل در منطقه آسیای مرکزی شد. این منطقه پیشتر با نام ترکستان شناخته می‌شد. همه این پنج کشور دارای سنت‌ها و فرهنگ اسلامی (به طور عمده سنی) هستند. در چهار کشور، زبان ترکی، زبان رسمی می‌باشد و تاجیک‌ها به زبان فارسی دری، یکی از شاخه‌های زبان‌های ایرانی صحبت می‌کنند. این منطقه در میان سال‌های ۱۸۴۵ تا ۱۸۹۵ به دست روس‌ها فتح شد و مردم آن مناطق تحت کنترل روس‌ها درآمدند. پس از پیروزی انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ این منطقه از زیر سلطه روسیه خارج شد ولی تا سال ۱۹۲۴، اتحاد جماهیر شوروی بار دیگر منطقه را تحت کنترل خود در آورد و سرزمین این منطقه میان پنج جمهوری تقسیم شد. به طور عمده معیار مرزبندی کشورها براساس عامل زبان بود، اما استثناهایی نیز براین قاعده وجود داشت، در مناطقی که به طور بالقوه امکان مقاومت در برابر سیاست‌های شوروی وجود داشت، معیارهای دیگری برای تقسیم سرزمین‌ها در نظر گرفته شد. یکی از این مناطق دره فرغانه بود. این منطقه پیش از سال ۱۸۷۶ قلب خانات قدرتمند خجند و حتی در دهه ۳۰ نیز مرکز مقاومت‌های مردمی در برابر حاکمان اعزامی از مسکو بود. این دلایل، پیچیدگی عجیب و غریب مرزهای این منطقه را که در زمان شوروی پدید آمده‌اند و امروز نیز به حیات خود ادامه می‌دهند را توجیه می‌کند.

بخش آسیایی شوروی با جمعیت فراوان به همراه رشد سریع جمعیت موجبات نگرانی فزاینده حاکمان شوروی را فراهم آورده بود. رهبران شوروی از الگوبرداری مردم منطقه از روند استعمارزدایی در آسیا و آفریقا و تقاضا برای کسب استقلال وحشت داشتند (۱۷). رشد بنیادگرایی در منطقه به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران (۴۶)، موجب نگرانی رهبران شوروی شده بود. بنیادگرایی یک واکنش منفی نسبت به حضور نیروهای نظامی

شوروی در افغانستان بود زیرا بسیاری از مردم آسیای مرکزی به لحاظ نژادی دارای خویشاوندانی در افغانستان بودند (۴۹). تصمیم شوروی مبنی بر عقب‌نشینی از افغانستان در سال ۱۹۸۹ و به حال خود رها کردن رژیم کمونیستی کابل، توانست به حفظ حیثیت نیروهای نظامی شوروی و مهارت دیپلماتیک شوروی در آسیای میانه، کمک کند. پس از ۱۹۹۱، هنوز هم کمونیست‌های سنتی آسیای مرکزی در مقایسه با رهبران کمونیست سایر جمهوری‌های شوروی سابق، به طور موفقیت‌آمیزی اوضاع را در کنترل خود دارند و روسیه نیز به تداوم خط‌مشی خود در آسیای مرکزی امیدوار است.

قزاقستان، در میان پنج جمهوری آسیای مرکزی بیش از همه تحت تأثیر روسیه است. میلیون‌ها روسی و دیگر ملیت‌های اروپایی (شامل آلمانی‌های منطقه ولگا) در مناطق شمالی قزاقستان سکونت دارند. از مجموع جمعیت ۱۷ میلیونی این جمهوری، ۴۲٪ قزاق و ۳۶٪ روس هستند. قزاقستان در سال ۱۹۹۶ تصمیم گرفت پایتخت خود را از آلماتی (پیشتر آلماتا) که در جنوب شرقی کشور قرار دارد به شهر «آکمولا»^(۱) (پیشتر تسلینوگراد)^(۲) انتقال دهد. این شهر در شمال کشور و در نزدیکی منطقه صنعتی، زمین‌های مرغوب کشاورزی، منابع نفت و معادن طلا قرار دارد. اما این طرح در عین حال نشان دهنده نگرانی دولت قزاقستان نسبت به خطر تجزیه بخش شمالی کشور است، زیرا اقلیت روسی این کشور در این بخش تمرکز یافته‌اند و نسبت به از دست دادن امتیازات پیش از سال ۱۹۹۱ ناخرسند هستند.

ازبکستان به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور منطقه (۲۴ میلیون جمعیت که ۸٪ آن روس هستند)، شهرهای تاشکند، بزرگترین شهر آسیای مرکزی، بخارا و سمرقند (پایتخت امپراتوری تیمور) را در خود جای داده است. پیش از تصرف آسیای مرکزی توسط روسیه، آسیای مرکزی تحت سلطه ازبک‌ها بود و پس از ۱۹۲۴ به منظور جلوگیری از قیام دوباره آنها مرزهای ازبکستان به گونه‌ای ترسیم شد که تعداد بسیاری از ازبک‌ها در سرزمین‌های دیگر جمهوری‌های منطقه قرار گرفتند. در دوره حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی کشت پنبه توسعه

1. Akmola

2. Tselino grad

فراوانی یافت و این امر مستلزم آبیاری مزارع در مقیاس وسیع بود. بهره‌برداری بیش از حد از منابع آب موجب وارد آمدن فشار به ذخایر آب در این منطقه خشک شد. از منابع دیگر ازبکستان طلا و اورانیوم را می‌توان نام برد. این کشور چهارمین تولیدکننده اورانیوم جهان است و پیش از سال ۱۹۹۱، ۳۰٪ طلای اتحاد جماهیر شوروی از این جمهوری به دست می‌آمد.

جمهوری ترکمنستان ۴ میلیون جمعیت دارد که ۱۰٪ آن روس است و بیشتر مساحت آن پوشیده از بیابان می‌باشد، اما در اینجا نیز با استفاده از آبیاری، تولید پنبه در مقیاس وسیع امکان پذیر شده است. پیش از سال ۱۹۹۱، ۱۱٪ گاز اتحاد جماهیر در این جمهوری تولید می‌شد. در حال حاضر در صورت حل مشکل انتقال منابع نفت و گاز به بازارهای مصرف، این جمهوری امید فراوانی به افزایش عظیم صادرات گاز طبیعی و نفت خام به دست آمده از دریای خزر دارد.

تاجیکستان (با ۶ میلیون نفر جمعیت، ۴٪ روس و ۲۵٪ ازبک) و قرقیزستان (با ۵ میلیون نفر جمعیت، ۲۲٪ روس و ۱۳٪ ازبک) دو کشور کوهستانی منطقه آسیای میانه هستند که برعکس کشورهای دیگر منطقه، از منابع قابل ملاحظه‌ای برخوردار نیستند. در سال ۱۹۹۲ جنگ داخلی در تاجیکستان آغاز شد و تقسیم این کشور به دو گروه مسلمان و کمونیست یادآور اختلاف سنتی میان ساکنان مناطق غربی و کوهستانی پامیر در شرق این کشور بود. اگرچه جنگ داخلی منجر به شکست اهالی مناطق کوهستانی شد؛ اما دولت حاکم در دوشنبه نتوانست به جنگ پایان دهد. تا سال ۱۹۹۳، ۷۰۰۰ نفر سرباز روسی به درخواست دولت تاجیکستان وارد این کشور شدند. این تعداد تا سال ۱۹۹۶ به ۲۵۰۰۰ نفر بالغ گردید. بخش مهمی از این نیروها در مرز افغانستان مستقر شدند تا مانع از رفت و آمد نیروهای شورشی در سرتاسر مرز شوند. این شورشیان با کمک تاجیک‌های افغانستان به عملیات نظامی علیه نیروهای روسی و دولت تاجیکستان مبادرت می‌ورزیدند.

تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌های ساکن در آسیای مرکزی شوروی سابق، دارای هم

نژادانی در افغانستان هستند و پس از سال ۱۹۹۴ هنگامی که ادامه جنگ در افغانستان تبدیل به جنگ قدرت میان گروه‌های قومی و زبانی شد (۴۹)، احتمال درگیری مستقیم کشورهای آسیای مرکزی در جنگ افغانستان قوت گرفت. با این حال موانع متعددی برای حضور مستقیم نیروهای روسی در این بخش از مرزهای شوروی سابق وجود داشت. علاوه بر سربازان روسی مستقر در تاجیکستان، ۱۵۰۰۰ نفر از گارد مرزی روسیه در مرزهای ترکمنستان با افغانستان و ایران حضور دارند.

تمامی دولت‌های جمهوری‌های آسیای مرکزی به جز قرقیزستان توسط کمونیست‌های پیشین اداره می‌شوند که در برخی موارد تنها برچسب کمونیستی خود را تغییر داده‌اند ولی هنوز شیوه‌های سخت‌گیرانه خود را تغییر نداده‌اند. فعالیت احزاب مخالف اگر ممنوع نباشد اما تحت فشار با موانع و بسیاری می‌باشد، روزنامه‌ها و وسایل ارتباط جمعی تحت کنترل دولت هستند. روسای جمهوری با برگزاری شکل خاصی از انتخابات به قدرت می‌رسند و رأی مثبت به شیوه قدیمی اخذ می‌شود: در انتخابات ریاست جمهوری ترکمنستان در سال ۱۹۹۴، رییس جمهور منتخب با ۹۹/۹۹٪ آرا و در انتخابات ریاست جمهوری قرقیزستان نیز رییس جمهوری منتخب با ۹۹/۹۹٪ آراء به این مقام برگزیده شدند.

پس از سال ۱۹۹۱ ترکیه در پی نفوذ در این منطقه عمدتاً ترک زبان بوده است؛ ایران و پاکستان نیز نسبت به نفوذ در منطقه ابراز علاقه نموده‌اند، دیگر کشورهای اسلامی نیز با اعطای پول و پشتیبانی از ساختن مساجد و احیای آثار و نهادهای اسلامی در منطقه در تلاش هستند حضور خود را در منطقه تثبیت نمایند. رهبران آسیای مرکزی این کمک‌ها را با آغوش باز پذیرا شده‌اند و با آمادگی کامل در مورد گسترش بازرگانی و همکاری با کشورهای همسایه که خارج از حوزه نفوذ شوروی پیشین هستند، مذاکره می‌کنند. اما تقریباً در مورد تمام مسائل مهم نگاه آنها به سوی روسیه است. این کشورها بیشتر بازرگانی خود را با روسیه یا از طریق این کشور انجام می‌دهند. پشت کردن به رهنمودها و ارشادات مسکو مشکل به نظر می‌رسد. اما یکی از میراث‌های «اقتصاد برنامه‌ای» شوروی، ایجاد مشکلات مهیب برای این

کشورهاست. انحراف آب رودهای جیحون (آمودریا) و سیحون (سیردریا) به منظور آبیاری مزارع روبه‌گسترش پنبه، موجب وارد آمدن خسارت‌های عظیم به محیط زیست شده است. یکی از این خسارت‌ها، خشک شدن تدریجی دریاچه آرال است. در میان سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۵، نیمی از مساحت این دریاچه خشک شده است و زمین‌های وسیعی در اطراف آن حاصلخیزی و سلامت خود را از دست داده است.

میزان تولید محصول پنبه نیز کاهش یافته است. در سال ۱۹۹۳، پنج جمهوری منطقه قول دادند منابع مالی مربوط به اجرای برنامه حفظ دریاچه آرال را تأمین کنند، اما در عمل بودجه اندکی برای این منظور اختصاص یافت.

